بسم الله الرحمن الرحیم

دوشنبه 31/01/94

جلسه 1154

بحث در لزوم فحص در جریان برائت شرعیه و یا هر اصل مؤمّن شرعی دیگر در شبهات حکمیه بود.

رسیدیم به وجه دوم که در بحوث ذکر شده بود، که گفتند هر کجا که یک خطاب شرعی امضاء ارتکاز عقلاء باشد و دارای نکته عقلائیه باشد این نکته عقلائیه اگر اضیق دائرةً باشد از آن خطاب، خطاب را مقید می کند و منصرف می کند به همان دائره ارتکاز، و اگر اوسع دائرةً باشد از آن خطاب، سبب توسعه در ظهور این خطاب می شود.

مثال برای مورد دوم این است که شارع بگوید ان جاءک عادل بخبر فصدقه، عرف می گوید نکته تصدیق عادل وثاقت است نه عدالت او، و لذا از این کلام حجیت خبر ثقه می فهمد، یا اگر مولا گفت إسئل الفقیه و اعمل بفتواه که از روایات استفاده می شود، عرف الغاء خصوصیت می کند از سؤال و از لوازم سؤال که مسئول باید زنده باشد و الا از مرده که نمی شود سؤال کرد، عرف توسعه می فهمد و الغاء خصوصیت می کند، یعنی ظهور این خطاب را در این می بیند که مطلق رأی فقیه حجت است، ولو هنگامی که شما تعلم می کنید رأی او را او زنده نیست و امکان سؤال از او نیست.

اما مورد اول که محل بحث ما هست این است که ارتکاز عقلاء اضیق باشد از دائره خطاب، این موجب انصراف خطاب می شود.

اشکال شد به ایشان که معنای این مطلب شما این است که دیگر دلیل برائت شرعیه انصراف پیدا کند از شبهات حکمیه قبل الفحص، اما دلیل بر وجوب احتیاط چیست؟

ایشان می گوید دلیل بر وجوب احتیاط این است که ارتکاز عقلاء واجب می داند فحص را در شبهات حکمیه قبل الفحص، ارتکاز عقلاء بر لزوم فحص امضاء شده است، چون وقتی یک ارتکاز ردع نشد این یعنی امضاء آن ارتکاز.

اقول: این فرمایشات به نظر ما ناتمام است، ما در سه مورد می توانیم ارتکاز را بررسی کنیم:

مورد اول: اینکه ارتکاز عقلاء ارتکاز استنکاری باشد، یعنی عقلاء استیحاش و استبعاد می کنند که ولو شارع مقدس بیاید حکمی جعل کند بر خلاف ارتکاز اینها، مثل همان مثال حجیت شهادت عدلین در جائی که این عدلین ضبطشان از مقدار متعارف بین مردم کمتر باشد و ضابط نباشند، ارتکاز عقلاء اینجا ارتکاز استنکاری است، اباء دارند به ارتکازشان از قبول حجت شرعیه شهادت عدلین غیر ضابطین، این مورد را ما قبول داریم که موجب انصراف بشود در خطاب شرعی.

مورد دوم: ارتکاز عقلائی است که سنخ حکم را مختلف می کند با سنخ حکم تعبدی، یعنی دو سنخ حکم است، یک سنخ حکم تعبدی محض است، و آن حکم عقلائیِ به نکته عقلائیه اصلا سنخ دیگری است، مثل آن قاعده میسور که قبلا گفتیم دو سنخ می شود از این خطاب المیسور لا یسقط بالمعسور مطلب فهمید، یکی اینکه بگوئیم در موارد تعدد مطلوب عجز از اتیان مطلوب کامل سبب سقوط اقل المطلوب نمی شود، از مطوب کامل عاجزی، اما اقل مطلوب را که قادری انجام بده، مثلا نمی توانی قیام کنی در برابر زید که احترام کامل بکنی خوب احترام ناقص بکن دستانت را در مقابل او به عنوان تعظیم بالا بیاور، سنخ دیگر حکمی که ممکن است از این خطاب المیسور لا یسقط بالمعسور فهمیده بشود این است که عجز از بعض احزاء مرکب سبب سقوط امر به بقیه اجزاء نمی شود، که می شود یک حکم تعبدی محض، پس دو سنخ حکم است، وقتی عرف این خطاب المیسور لا یسقط بالمعسور را می شنود منسبق می شود به ذهنش آن سنخ حکمی که در ارتکازش هست، یعنی همان که تعدد مطلوب اگر بود عجز از مطلوب کامل سبب سقوط اقل المطلوب نمی شود.

مورد سوم: ارتکاز محض است که نه استنکاری است و نه سبب اختلاف سنخ حکم می شود، مثل اینکه عقلاء در شبهات موضوعیه برائت عقلائیه دارند، اما ارتکازشان در خصوص شبهات بعد الفحص هست بر برائت عقلائیه نه بیشتر، ارتکاز استنکاری ندارند که بگویند ما که ارفاق نکردیم بر عبید عقلائیه و برای آنها در شبهات موضوعیه قبل الفحص برائت جعل نکردیم شارع هم بعید است برائت جعل کند در شبهات موضوعیه قبل الفحص، نخیر، بلکه می گویند ما بیش از این جعل برائت نکردیم اما شارع رؤوف رحیم و شارع آینده نگر و شارعی که می خواهد مردم را به دین جذب کند ممکن است برائت در شبهات موضوعیه را مطلق جعل کند، جناب آقای صدر چه وجهی دارد که شما می گوئید انصراف دارد کل شئ لک حلال و رفع ما لایعلمون از شبهات موضوعیه قبل الفحص؟ ببینید ما خطابات شرعی داریم که مثلا کذب حرام است، ارتکاز عقلاء بسیاری از موراد کذب را تقبیح می کند اما برخی موارد کذب است ارتکاز بر قبح آن نیست، مثلا دروغی که موجب نفع بر دیگران یا سرور دیگران بشود کی عقلاء تقبیح می کنند؟ کسی نگران فرزندش است من به دروغ بگویم فرزندت از سفر برگشته من الآن با او تلفنی صحبت کردم او هم آرامش پیدا می کند، کی عقلاء تقبیح می کنند، ولی نمی شود گفت که الکذب حرام منصرف است از این مورد، یا الربا حرام، ربای در قرض مصرفی در ارتکاز عقلاء ظلم است اگر مخصوصا اضعاف مضاعفه باشد، اما در ربای تجاری در قرض تجاری از پول من او سود می برد چرا بخشی از سود را به خود من ندهد، تقبیح نمی کنند عقلاء ربای در قرض تجاری را، ولی فقیهی پیدا نشده که بگوید الربا حرام از ربای در قرض تجاری انصراف دارد، وجهی برای انصراف نیست، یا حرمت قتل، تأسیسی نیست بلکه امضائی است، اما ارتکاز عقلاء در قتل های ترحمی، انسانی است دچار کهولت سن شده یا دچار بیماری صعب العلاج شده شب و روز درد می کشد می گوید مرا با یک آمپول خلاص کنید، التماس می کند، کی عقلاء تقبیح می کنند قتل او را برای خلاص کردن از او از درد، ولی فقیهی پیدا نشده که بگوید حرمت قتل مؤمن انصراف دارد از این مورد چون نکته ارتکازیه عقلائیه در اینجا نیست.

ما نحن فیه هم از این قبیل می تواند باشد، برائت در شبهات حکمیه اگر از این قبیل سوم بشود وجهی ندارد که منصرف بشود از شبهه حکمیه قبل الفحص.

بله! ما قبول داریم که ارتکاز عقلاء در برائت در شبهات حکمیه قبل الفحص ارتکاز استنکاری است، یعنی باور نمی کنند که شارعی که بناءش بر نصب خطاب هست در معرض وصول، بناءش بر ایصال تک تک خطابات به تک تک مکلفین نیست، استیحاش می کنند که این شارع بگوید ایها الناس رفع عنکم ما لاتعلمون لازم نیست کتاب وسائل را باز کنید لازم نیست توضیح المسائل را ببینید، اینجا ما ارتکاز استنکاری را قبول داریم، ولی بیان بحوث مطلق است و این بیان مطلق درست نیست.

اما آنچه که ایشان فرمود که ارتکاز عقلاء بر لزوم فحص صرفا موجب انصراف خطاب برائت شرعیه از شبهات قبل الفحص نمی شود، تا بعد بگوئید دلیل بر وجوب احتیاط چیست، بلکه امضاء شده این ارتکاز عقلاء بر لزوم فحص.

ما این را در بحث تقلید اعلم هم بحث کردیم، چه بسا بناء عقلاء بر یک فعلی به عنوان وجوب مورد سکوت شارع قرار می گیرد، نه اینکه شارع هم واجب می داند، بلکه چون از نظر شارع هم افضل است، چه لزومی دارد شارع ردع کند از یک کار خوب، این همه مردم کارهای خوب انجام می دهند فکر می کنند لازم است، از نوبت خودشان جلو نمی زنند فکر می کنند لازم است، یا به وعده شان وفا می کنند فکر می کنند لازم است، در عبادات هنگام تکبیرة الاحرام دستهایشان را تا مقابل گوششان بالا می آوردند فکر می کنند لازم است، حالا شارع بیاید بگوید ایها الناس اشتباه نکنید اینها لازم نیستند، چه لزومی دارد بگوید، اگر سکوت بکند که اخلال به غرض نیست، ( حالا یک فرض تزاحمی که فرض نادر است که نمی شود سیره عام البلوی، که بگوئیم از سکوت در برابر آن کشف کردیم امضاء آن را، در مورد فحص و لزوم احتیاط در شبهات حکمیه قبل الفحص شارع به مردم نمی گوید احتیاط لازم نیست، خوب مردم به چه خلاف واقعی می افتند؟ اتفاقا کار خوبی انجام می دهند که فحص می کنند، ممکن است شارع لازم نداند ولی ردع هم نمی کند).

وجه سوم برای لزوم فحص در شبهات حکمیه:

ما گفتیم که ارتکاز عقلاء ارتکاز استنکاری است در مورد برائت در شبهات حکمیه قبل الفحص، و این موجب النصراف می شود در خطاب اصل، بعد از اینکه منصرف شد خطاب اصل ما رجوع می کنیم به حکم عقل، حکم عقل اقتضاء می کند وجوب احتیاط در شبهات حکمیه قبل الفحص را، دلیل ما بر وجوب احتیاط حکم عقل است، ارتکاز استنکاری عقلاء دلیل برائت شرعیه را از شبهات حکمیه قبل الفحص منصرف که بکند کافی است، بیش از این نمی خواهیم، امضاء ارتکاز عقلاء لازم نیست نسبت به وجوب فحص، بلکه انصراف رفع ما لایعلمون از شبهات قبل الفحص کافی است که رجوع کنیم به حکم عقل به لزوم احتیاط به ملاک حق الطاعة.

وجه چهارم برای لزوم فحص در شبهات حکمیه:

مرحوم آقای صدر در بحوث وجه دیگری ذکر کرده برای اینکه برائت شرعیه در شبهات حکمیه قبل الفحص جاری نیست و فحص لازم است، فرموده ما دو آیه داریم که دلیل بر برائت است، یکی آیه "لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها"، ایتاء کل شئ بحسبه، ایتاء حکم به ایصال حکم است به مکلف، و آیه می فرماید که ما به کلفت نمی اندازیم مردم را مگر نسبت به چیزی که به آنها ایتاء کردیم، و در موارد شک در تکلیف و عدم وصول تکلیف ایتاء نشده به ما وجوب آن، آیه هم می گوید ما به کلفت نمی اندازیم شما را در این رابطه.

آیه دوم این است که "ما کان الله لیضل قوما بعد اذ هداهم حتی یبین لهم ما یتقون"، ایشان می گویند ما کان الله لیضل قوما، لیضل قوما یعنی لیسجلهم فی الضالین، خداوند قومی را در قوم گمراهان ثبت نمی کند یعنی عقاب نمی کند مگر بعد از اینکه تبیین کند واجبات و محرمات را، قبل از بیانِ در معرض وصول نسبت به واجبات و محرمات خداوند هیچ قومی را عقاب نمی کند.

ایشان می فرماید ظاهر این دو آیه این است که موضوعش بیان فی معرض الوصول است نه بیان واصل بالفعل، چرا؟ برای اینکه لیبین لهم ما یتقون تبیین خدا یعنی جعل بیان فی معرض الوصول، تبیین خدا به این نیست که به تک تک مکلفین الهام بکند، ایتاء حکم هم از طرف خدا به جعل آن هست در معرض وصول نه بیشتر.

پس این دو آیه می گویند بعد از بیان در معرض وصول دیگر برائت جاری نیست، برائت قبل از بیان در معرض وصول است، پس اینها دلیل می شوند بر احتیاط در جائی که بیان در معرض وصول هست ولی ما فحص نکردیم، منجز است تکلیف در موارد بیان فی معرض الوصول، و شاید این شبهه حکمیه مثل شرب تتن بیان فی معرض الوصول داشته باشد، پس شبهه تنجز دارد، شبهه تنجز که داشت یعنی احتمال عقاب دارد، و دفع عقاب محتمل واجب است.

اگر بقیه ادله برائت اطلاق هم داشته باشند نسبت به شبهات حکمیه قبل الفحص تعارض می کنند با این دو آیه، مثلا رفع ما لایعلمون، اگر اطلاق رفع ما لایعلمون بگوید بیان در معرض وصول کافی نیست برای رفع برائت، تا بیان واصل بالفعل نشود و شمای مکلف علم به آن پیدا نکنید برائت در حق شما جاری است، بر فرض رفع ما لایعلمون این باشد خوب نسبتش عموم من وجه است با مفهوم این دو آیه، مفهوم این دو آیه به عمومش می گوید اگر بیان در معرض وصول بود برائت ندارید بلکه وجوب احتیاط دارید، ولو بالفعل واصل نباشد، ولو بالفعل فحص نکردید و علم به آن پیدا نکردید، اطلاق یا عموم رفع ما لایعلمون می گوید شما چون علم ندارید به تکلیف برائت دارید ولو فی علم الله اماره در معرض وصول داشته باشید، مورد اجتماع می شود جائی که علم فعلی به تکلیف نیست و لکن فی علم الله اماره در معرض وصول هست، مورد افتراق آیه این است که بیان در معرض وصول واصل بالفعل هم شده است و مکلف به آن علم هم پیدا کرده است، آیه می گوید اینجا برائت نیست خوب رفع ما لایعلمون هم که برائت در اینجا جاری نمی کند، چون مورد افتراق یعنی موردی که با هم تعارض ندارند، مورد افتراق رفع ما لایعلمون هم می گوید جائی که بیان از مولا صادر نشده یعنی شبهات حکمیه بعد الفحص که رفع ما لایعلمون می گوید برائت جاری است و اطلاق مفهوم آیه هم مخالف آن نیست، مورد تعارض که عموم من وجه است یعنی هر کدام از این دو خطاب به عموم و اطلاقش تعارض دارد با خطاب دیگر در بعض مدلولشان نه به نصوصیتش، اینجا هم همین است دیگر، اطلاق آیه حتی یبین لهم ما یتقون می گوید بعد از بیان شارع دیگر برائت جاری نیست سواء وصل بالفعل هذا البیان ام لم یصل، مهم این است که بیان در معرض وصول از طرف خدا هست وصل او لم یصل، اطلاق مفهوم آیه می گوید اذا بین للناس ما یتقون دیگر برائت جاری نیست، چون در منطوق فرمود ما کان الله لیضل قوما یعنی برائت جاری است خدا عقاب نمی کند قبل از صدور بیان، یعنی بعد از صدور بیان دیگر برائت جاری نیست، چه این بیان بالفعل واصل بشود و فحص بکند مکلف از آن یا فحص نکند، این اطلاق مفهوم آیه است، در همین مورد اطلاق رفع ما لایعلمون می گوید برائت جاری است، خوب در مورد اجتماع اطلاق خبر می شود مخالف اطلاق کتاب، و اطلاق خبری که مخالف اطلاق کتاب هست اعتباری ندارد و می شود ما خالف الکتاب فهو مردود.

اگر هم بگوئید اطلاق خبر با اطلاق آیه تعارض می کنند و تساقط می کنند، که نظر آقای خوئی است، می گوئیم بسیار خوب تعارضا تساقطا ما دیگر دلیل بر برائت نداریم در شبهات حکمیه قبل الفحص.

در بحوث شبهه ای مطرح می کند و از او جواب می دهد، می گوید:

ان قلت: گفته می شود که مگر موضوع آیه شریفه صدور بیان در معرض وصول نیست؟ یعنی تا بیان در معرض وصولی نباشد شما برائت دارید، بسیار خوب، ما در مورد شبهات حکمیه قبل الفحص استصحاب موضوعی جاری می کنیم، استصحاب می کنیم عدم صدور بیان فی معرض الوصول را، موضوع برائت در آیه اثبات می شود با استصحاب موضوعی، پس ما اصلا به خود آیه رجوع کردیم و با یک استصحاب موضوعی مشکلمان را حل کردیم، یعنی استصحاب عدم بیان فی معرض الوصول موضوع برائت در آیه را اثبات کرد در موارد شبهه حکمیه قبل الفحص.

قلت: ایشان در جواب می گوید که آیه ظاهر در این است که تا بیان در معرض وصول نباشد اصل مؤمّن جاری می شود و ما هیچ کس را عقاب نمی کنیم، اما اگر بیان در معرض وصول بود دیگر اصل مؤمّنی در کار نیست و این الغاء هر اصل مؤمّنی است در موارد بیان در معرض وصول، حالا این اصل مؤمّن می تواند برائت باشد و می تواند همین استصحاب عدم صدور بیان باشد، این استصحاب هم اصل مؤمّن است دیگر، آیه می خواهد بگوید اگر بیان صادر شد و در معرض وصول بود دیگر شما مؤمّن ندارید، نه تنها برائت ندارید بلکه دیگر استصحاب موضوعی هم جاری نیست که نتیجه برائت را اثبات کند.

این وجه چهارم در بحوث ذکر شده است.

اقول: به نظر ما این وجه ناتمام است، اولا: ما در بحث برائت گفته ایم نه آیه لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها دلیل بر برائت است، و نه آیه ما کان الله لیضل قوما.

اما آیه لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها او متعلق تکلیف را می گوید، متعلق تکلیف یعنی مکلف به باید ایتاء شده باشد به مکلف، خداوند وقتی تکلیف می کند که شما انفاق کنید باید مال را به شما بدهد تا بعد بگوید انفاق کند، آیه این را می گوید، "لینفق ذو سعة من سعته و من قدر علیه رزقه فلینق مما آتاه الله لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها"، ایتاء آن متعلق تکلیف در آیه مراد است، ایتاء متعلق تکلیف در مال مثل انفاقِ به مال به این است که مال بدهد، در فعل به این است که قدرت بدهد، به قول آن مجنون نماز نمی خواند می گفت أخذ ما وهب سقط ما وجب، آیه هم هیمن را می گوید، آیه هم می گوید وقتی خدا به این آقا عقل نداد یعنی قادر نیست بر انجام نماز لایکلف الله نفسا مگر فعلی که قادر است، می گویند کلّفه الصلاة، کلّفه الصوم، در روایت داریم که هل کُلّفوا ما لایطیقون هل کُلّفوا المعرفة، متعلق تکلیف همان واجبات و فعل واجب است، خدا می گوید آن فعلی را ما متعلق تکلیف قرار می دهیم که به شما ایتاء کردیم یعنی مقدور شماست.

اما آیه ما کان الله لیضل قوما، آن هم ربطی به عقاب ندارد، بلکه می گوید خداوند بعد از اینکه هدایت کرد مردم را با ارسال رسل که پیامبر فرستاد رها نمی کند آنها را تا گمراه بشوند، بلکه راه را به او نشان می دهد انا هدیناه السبیل، یبین لهم ما یتقون تبیین می کند واجبات را، دیگر بعد از تبیین هر کس دوست دارد مطیع می شود هر کس دوست ندارد عاصی می شود.

ثانیا: این دو تا آیه مفهوم ندارد، فوقش آیه می گوید قبل از صدور بیان برائت دارید، اما مفهوم ندارد که بگوید بعد از صدور بیان برائت ندارید، سلب نمی کند برائت بعد از صدور بیان را، مفهوم ندارد تا بخواهد تعارض کند با رفع ما لایعلمون.

تأمل بفرمائید ان شاء الله بقیه مطالب فردا.